گفت‌وگوی «جوان» با همسر و پسر شهید زمان محمدی فیروزجایی از شهدای دفاع مقدس

فیروزآبادی‌ها هنوز با صوت مداحی شهید محمدی سینه می‌زنند

■ شکوفه زمانی

امسال که برای شرکت در آخرین روزهای ماه صفر راهی شهرستان فریدونکنار شده بودیم، ناخودآگاه صدای مداحی ضبط شده‌ای را شنیدیم که اطرافیان می‌گفتند متعلق به یکی از شهدای دوران دفاع مقدس این شهر است. شهید زمان محمدی از شهدای محله فیروزآباد شهرستان فریدونکنار و از نیروهای خط‌شکن بود که در ۲۱ بهمن ماه ۱۳۶۴ در عملیات والفجر ۸ به شهادت رسید. وی با صدای بسیار زیبایی مداحی می‌کرد، چنانکه اکنون با گذشت ۳۶ سال از شهادتش، هنوز مردم فیروزآباد با پخش صدای شهید زمان محمدی مراسم محرم و صفر را برگزار می‌کنند. با شنیدن صدای شهید محمدی تصمیم گرفتیم برگ‌هایی از زندگی او را تقدیم حضورتان کنیم. ماحصل همکلامی ما با گل‌خانم محمدی، همسر شهید و هادی محمدی پسر ارشد شهید را پیش رو دارید.

■ **همسر شهید**

نام فامیلتان با شهید یکی است، ایشان از اقوام شما بودند؟

بله، پسرعموی من بودند. شهید متولد دوم فروردین ۱۳۳۸ در روستای زیبای جنگلی واش‌سرا بند پی شرقی بابل بود و بعد از ازدواج تا سال ۱۳۶۰ در همان منطقه ساکن بودیم. بعد از آن به فریدونکنار رفتیم. ماحصل زندگی من با شهید پنج فرزند، چهار پسر و یک دختر است که نام‌های آنان به ترتیب آقا هادی، سکینه‌خانم، آقامهدی، محمود آقا و آقامجید است.

شغل همسرتان چه بود؟

کارش آزاد بود. در کار نمد زدن که یک نوع بافت سنتی است و با پشم تولید می‌شود، فعالیت داشت. برای خودش استادی بود. الان نمدمالی جزو صنایع دستی استان محسوب می‌شود و قیمتی دارد، ولی آن موقع شهید از این کار فقط درآمد ناچیزی داشت و مجبور بود در کنارش کار بنایی، کشاورزی و کشت برنج در زمین‌های مردم برای خرج امورات زندگی داشته باشد.

چطور شد همسرتان با داشتن پنج فرزند قد و نیم‌قد، خانواده را رها کرد و عازم جبهه شد؟

قبل از انقلاب موقع سربازی رفتن همسرم به ایشان می‌گویند کف پایت صاف است و او را از سربازی معاف می‌کنند، ولی با اینکه ایشان معاف پزشکی بود با شروع دفاع مقدس به عنوان نیروی داوطلب وارد بسیج و در سال ۱۳۶۳ به جبهه اعزام شد. شهید چهار مرتبه پشت سرهم به جبهه اعزام شد. فرزند آخرم مجید ۹ ماهه بود که همسرم در سن ۲۶ سالگی به شهادت رسید. آخرین باری که همسرم در حال آماده شدن برای اعزام به جبهه بود در حیاط داشت بند پوتین‌هایش را می‌بست که ناگهان متوجه استشمام بوی عطر عجیبی در فضای حیاط شدم. فکر کردم او عطر زده است. به شهید گفتم این عطر را از فلان دوستت گرفتی؟ سرش را بالا آورد و در جوابم گفت صلوات بفرست!

شما با داشتن مشکلات زندگی مخالفتی با رفتن‌های پی در پی همسرتان به جبهه نداشتید؟

اتفاقاً چند مرتبه به شهید گفتم ما تازه ساکن فریدونکنار شدیم و اینجا غریبیم. نه خواهری و نه برادری نزدیک ما نیستند. من یک زن تنها با پنج بچه برایم سخت است که شما ما را تنها می‌گذارید. ولی ایشان من را قانع کرد و گفت که وظیفه من این است که دینم را به جبهه و جنگ ادا کنم. اعزام‌های شهید از یک ماهه گرفته تا سه ماه طول می‌کشید. آن موقع سه سالی می‌شد به خانه خودمان در فریدونکنار آمده بودیم و برای همین هیچ اثاث و امکاناتی نداشتیم و این امر باعث شده بود بر مشکلات زندگی‌ام افزوده شود. ولی با صبری که خدا به من داده بود حتی با اینکه بیسواد بودم توانستم زندگی‌ام را مدیریت کنم.

یکی از دوستان شهید که همسرم را قبل از به شهادت رسیدنش در جبهه دیده بود، به او گفته بود تو وظیفه خودت را ادا کردی و با وجود داشتن چند بچه قد و نیم‌قد دیگر نیازی نیست اینقدر در جبهه فعالیت داشته باشی و هنوز بچه تازه متولد شده‌ات را هم نرفتی ببینی که به آن شخص گفته بود: «اگر تو تضمین می‌دهی که من در این دنیا می‌مانم من بر می‌گردم و اگر تضمین نمی‌دهی چه مرگی بالاتر از شهادت. این وظیفه است و من باید اینجا باشم.»

در اعزام آخر همسرم به جبهه خیلی بی‌قرار شده بودم و بچه را در گهواره می‌گذاشتم و تکان می‌دادم و منتظر بودم خبری از همسرم به من بدهند؛ خبر از مجروحیت یا شهادتش. خود شهید به من گفته بود که این بار من شهید می‌شوم چون خبر شهادتش از طریق امام زمان(عج) در خواب به او الهام شده بود. تا اینکه ۲۱ بهمن ۶۴ به شهادت رسید و پیکرش در گلزار شهدای فیروزآباد آرام گرفت.

پس به نوعی خودتان را آماده شهادتش کرده بودید؟

بله، حتی مادرشوهرم هم این آمادگی را داشت که خبر شهادت پسرش را بشنود. موقعی که می‌خواستند خبر شهادت پسرش را طوری اطلاع بدهند که شوکه نشود، ایشان با آرامش گفته بود خودم در جریان هستم. پسرم به شهادت رسیده است. مادرشوهرم می‌گفت: «پسرم اسمش زمان بود و سرباز امام زمان(عج) شد.» تا یکسال مادرشوهرم عکس پسرش را همراه با قرآن از خودش دور نمی‌کرد و همیشه همراهش بود تا اینکه در سال ۶۶ ایشان از دوری پسرش به رحمت خدا از دنیا رفت.

گویا همسرتان در کارهای جهادی هم دستی داشتند؟

شهید در کار احداث مسجد صاحب‌الزمان(عج) محله فیروزآباد به صورت جهادی کمک کرد و از بانیان همین مسجد بودند. همچنین در کارهای عمرانی بسیج حضور فعال داشتند. رسمی در محله داشتیم به این صورت که هر کسی احتیاج به کمک داشت همه به هم کمک می‌کردند تا مشکل طرف حل شود. مثلاً اگر کسی نیاز به ساخت خانه داشت همه به صورت جهادی کمکش می‌کردند تا خانه‌اش سریع ساخته شود یا اینکه کمک می‌کردند نشای برنج زمینش کاشته شود و از این قبیل کارها.

■ **پسر شهید**

موقعی که پدر به شهادت رسید چند سال داشتید و چه تصویری از پدر در ذهن دارید؟

من متولد ۱۳۵۶ هستم و هشت ساله بودم که خبر شهادت پدرم را شنیدم. ما آن روزها که بچه بودیم بیشتر اوقاتمان در بازی صرف می‌شد برای همین آنچنان خاطره‌ای از پدر در ذهن ندارم. هرچه هست از شنیدنی‌هایی است که توسط دوستان و فامیل گفته شده است. دبیری داشتم به نام یدالله لطفیان که ایشان دبیر آموزش نظامی ما بود. یک روز در کلاس آموزشی در پادگان، موقع حضور و غیاب وقتی که اسم من را خواند و در کنارش اسم پدرم را خواند یک لحظه ایستاد و گفت تو پسر زمان هستی؟ گفتم بله. ناراحت شد و گریه کرد و خاطره‌ای که از شهادت پدرم داشت، تعریف کرد: «در عملیات والفجر ۸ پدرتان به عنوان خط‌شکن فعالیت داشت. قبل از شروع عملیات به هم گفته بودیم وقتی که عملیات تمام شد می‌رویم جنگل و شکاری می‌زنیم. پدرتان در عملیات جلوتر از من حرکت می‌کرد. رگباری از آتش دشمن پیش روی‌مان دیدم. در همین حین گلوله باران به سینه پدرت تیری اصابت کرد. رفتم بالای سرش تا کمکش کنم اما پدرت به من گفت شما به راهتان ادامه دهید بروید تا عملیات لنگ نماند.»

موقع شهادت پدرتان شما و خواهر و برادرهایتان سن کمی داشتید، چه خاطره‌ای از روزهای پس از شهادت بابا به یاد دارید؟

یادم است دو نفر از دوستان خیلی دور پدرم که در ۷۰ کیلومتری محله ما زندگی می‌کردند در مورد پدر ما خواب دیده بودند. آمدند به ما گفتند شما نوزاد تازه متولد شده در خانه دارید؟ گفتیم بله چطور مگر؟ آنها گفتند شهید در خواب ما آمده و گفته است اسم فرزند آخرم را هم اسم من بگذارید. الان ۳۶ سال است که اسم برادر کوچکمان را آقاجان صدا می‌زنیم. همانطور که در دوران بچگی همیشه پدرمان را آقاجان صدا می‌کردیم.

با توجه به حرف‌هایی که از دیگران شنیدید ویژگی‌های اخلاقی شهید را چگونه توصیف می‌کنید؟

همه در مورد پدرم می‌گویند که ایشان بسیار خوش‌اخلاق بودند و برخورد خوبی با دیگران داشتند. هر کس با اولین برخورد جذب اخلاق خوب او می‌شد و اینکه پدرم طوری با غریبه‌ها رفتار می‌کرد که انگار چندین سال است او را می‌شناسد و با هم رفیق هستند. دیگر اینکه شهید با داشتن کارهای کارگری سعی می‌کرد نمازهایش را در داخل مسجد بخواند. مادرم در اوایلی که پدر به شهادت رسیده بود می‌گفت یک نفر در خانه ما را زد و گفت از دوستان آقا زمان هستم. وقتی گفتیم شهید شده است، خیلی ناراحت شد و گریه کرد. بعد گفت که همراه آقا زمان روی زمین‌های کشاورزی کار می‌کردیم. آقا زمان آنقدر با وجدان کار می‌کرد که دیگر کارگرها تعجب کرده بودند. لحظه به لحظه شهید برمی‌گشت به دیگر کارگرها می‌گفت خوشه برنج روی زمین ریخته نشود و سرمایه صاحب زمین به هدر نرود.

گویا مداحی‌های پدر با گذشت ۳۶ سال از شهادت ایشان هنوز در مراسم عزاداری سرور و سالار شهیدان حضرت اباعبدالله حسین(ع) پخش می‌شود؟

بله، مداحی‌های پدر با صدایی که داشتند خیلی جذاب بود. این مداحی‌ها را پدر در زمان قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۴ در روستای لمسوکلای بند پی شرقی بابل می‌خواندند که هنوز با گذشت ۳۶ سال از شهادت پدر هنوز صوت مداحی ایشان در شب و روز عاشورا پخش می‌شود و مردم با صدای مداحی شهید سه ضرب سینه می‌زنند و عزاداری می‌کنند.

سخن پایانی

وقتی من به خواستگاری همسرم رفتم، خانواده ایشان هنوز جواب مثبت نداده بودند که خانم بنده خواب پدرم را می‌بینند. همسرم از پدرم می‌پرسد شما چه کسی هستید؟ شهید می‌گوید من پدر هادی هستم. برو به آنهایی که با این ازدواج مخالفت می‌کنند بگو خود شهید عروسش را انتخاب کرده است. همینطور هم شد و ایشان واقعاً عروس خودش را انتخاب کرد.

شهید محمدی ایستاده نفر دوم از راست

> در اعزام آخر همسرم به جبهه خیلی بی‌قرار شده بودم و بچه را در گهواره می‌گذاشتم و تکان می‌دادم و منتظر بودم خبری از همسرم به من بدهند؛ خبر از مجروحیت یا شهادتش. خود شهید به من گفته بود که این بار من شهید می‌شوم

> مداحی‌های پدر با صدایی که داشتند خیلی جذاب بود. این مداحی‌ها را پدر در زمان قبل از انقلاب در سال ۱۳۵۴ در روستای لمسوکلای بند پی شرقی بابل می‌خواندند که هنوز با گذشت ۳۶ سال از شهادت پدر هنوز صوت مداحی ایشان در شب و روز عاشورا پخش می‌شود

تشییع پیکر شهید محمدی - اواخر سال ۶۴

گزارش

گزارش «جوان» از مراسم ششمین سالروز تدفین ۵ شهید گمنام در منطقه ۱۷ تهران

اینجا متعلق به همه است

■ فریده موسوی

زیارتگاه‌های شهدای گمنام که سال‌هاست در بسیاری از نقاط شهرها و حتی روستاهای کشورمان می‌بینیم، اکنون تبدیل به قرارگاه عاشقانی شده‌اند که دل در گرو مهر شهدای دفاع مقدس دارند و بسیاری از اوقات تنهایی‌شان را در این گلزارها سپری می‌کنند. اواسط مهرماه امسال ششمین سالگرد تدفین پنج شهید گمنام در پارک شهرداری منطقه ۱۷ تهران برگزار شد. ما هم در این مراسم معنوی شرکت کردیم و لحظاتی با دلدادگان شهدا همراه بودیم.

۱۵ مهرماه مصادف با سالروز شهادت امام رضا(ع) زیارتگاه پنج شهید گمنام آرمیده در پارک شهرداری منطقه ۱۷ شلوغ‌تر از زمان‌های دیگر است. در این روز مراسم ششمین سالگرد تدفین شهدا در زیارتگاهشان برگزار می‌شود. شهدای گمنام اگرچه در ظاهر خانواده‌ای ندارند، اما همه مردم ایران از اقشار مختلف این شهدا را از آن خود می‌دانند. وقتی وارد گلزار شهدا شدیم، گلبرگ‌های روی مزار شهدا توجه‌مان را جلب کرد. جالب است که هیچ بخشی از این مراسم از سوی نهادی هماهنگ نشده و خود مردم محله برای تدفین شهدایشان سالگرد گرفته‌اند، گل گذاشته‌اند و نذری پخش می‌کنند و یاد آنها را گرامی می‌دارند.

در کنار مزار شهدا چند خانم نسبتاً مسن و چند دختر جوان نشسته‌اند. کنار خانمی که در حال خواندن زیارتنامه‌ای است، می‌نشینم. ماسک زده و آرام گریه می‌کند. منتظر می‌مانم تا از زیارتنامه فارغ شود. وقتی کارش تمام می‌شود، بدون اینکه سؤالی از او بپرسم، خودش پای حرف را باز می‌کند. می‌گوید: «دخترم! چند سال است که پسرم مفقود شده. نزدیک ۴۰ سال است از او خبری ندارم. نمی‌دانم کجا مانده که این همه مدت نیامده است. نمی‌دانم موقع شهید شدنش آیا درد کشیده یا نه؟ چشم‌انتظاری خیلی سخت است. من چندین سال است که منتظر آمدن خبری از او هستم. در خواب هم می‌بینم که آمده است. اما وقتی بیدار می‌شوم...»

باقی حرفش را ادامه نمی‌دهد و دوباره گریه می‌کند. همانطور که زیر لب حرف‌های نامفهومی می‌زند، از من دور می‌شود و می‌رود. کنار خانم دیگری می‌نشینم. اول از همه نامش را می‌پرسم. خودش را سهیلا بهبودی، خواهر شهید حسین بهبودی معرفی می‌کند. گویا حسین در سال ۶۰ و در منطقه گیلانغرب به شهادت رسیده است. وقتی از او می‌پرسم برای چه به مراسم آمده است؟ در جواب می‌گوید: «شهدا حاجت می‌دهند. شهدا حق بزرگی به گردن ما دارند. من هم یک خواهر شهیدم و برای همین حال خانواده شهدا را خوب درک می‌کنم.»

با معرفی خانم بهبودی متوجه می‌شوم که خواهر شهید عسکری هم در میان جمع است. ایشان خودش را مرضیه عسکری خواهر شهید حمید عسکری معرفی می‌کند. می‌گوید: «خیلی کوچک بودم که برادرم به شهادت رسید. کمابیش خاطراتی از او دارم. همین قدر یادم می‌آید که خیلی باهوش و نترس بود. همیشه ما را به درس خواندن تشویق می‌کرد و الان من وکیل دادگستری هستم و در حرفه خودم موفق هستم. من موفقیت‌های امروزم را مدیون برادر شهیدم هستم.»

خواهر شهید عسکری در ادامه می‌گوید: «امروز که به این مراسم آمده‌ام تنها انگیزه‌ام ادای دین به مقام شهداست. من خواهر شهید هستم و الان هر کدام از این پنج شهید را مثل برادر خودم می‌دانم.»

حوریه محمدی از دیگر خانم‌های شرکت‌کننده در این مراسم است که دو برادرش از رزمندگان دفاع مقدس هستند؛ یکی از آنها مجروح شده و دیگری به مقام جانبازی رسیده است. خانم محمدی می‌گوید که هر سال در مراسم سالگرد تدفین این شهدا شرکت می‌کند و غیر از آن، هر زمان که احساس دلتنگی کند، دست دو نوه‌اش زینب و امیرحسین را می‌گیرد و آنها را به زیارتگاه این شهدا می‌آورد. محمدی می‌گوید: «امام خمینی گفتند شهدا امامزاده‌های عشق هستند. به شخصه وقتی به اینجا می‌آیم، احساس می‌کنم به زیارتگاه یکی از اولیای الهی آمده‌ام. اینجا قرارگاه عشق است. اینجا متعلق به همه است...»

> چند سال است که پسرم مفقود شده. نزدیک ۴۰ سال است از او خبری ندارم. نمی‌دانم کجا مانده که این همه مدت نیامده است. نمی‌دانم موقع شهید شدنش آیا درد کشیده یا نه؟ چشم‌انتظاری خیلی سخت است

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۳۲۳

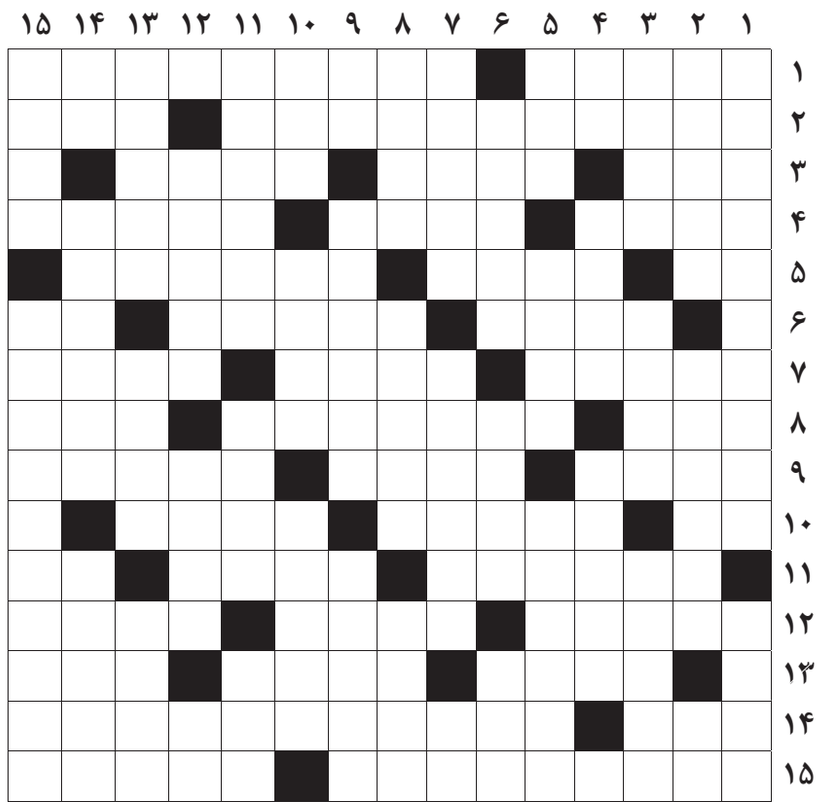

از راست به چپ

■ ۱- بزرگ‌ترین قمر زحل- در مقام سپاسگزاری از کسی گفته می‌شود ■ ۲- شاعر دربار نوح‌بن نصر و سراینده مثنوی آفرین‌نامه- فدراسیون بین‌المللی دوومیدانی ■ ۳- جایز- بدهکار- گرفتگی زبان ■ ۴- ضربه‌ای در بدمینتون- قوم بزرگی است در افریقای شرقی- دوره‌ها ■ ۵- واحد بازی تنیس- پایتخت کشور نائورو- معادل فارسی موکت ■ ۶- حمام ورزشکار- خیالاتی- علامت مصدر جعلی ■ ۷- امانت- مردنی- بلبل ■ ۸- نگهبان کودک- قتل از روی ترحم- کنار ■ ۹- فوق- وارونه سویا- زشتی ■ ۱۰- خاندان- مهاجم تیم ملی فوتبال- مدرسه عشق ■ ۱۱- سال گذشته- ازنخست‌وزیران هند- ماه سرد ■ ۱۲- محلی در مکه- سبزی پیچ‌پیچ است با حرفی اضافه- تباهی ■ ۱۳- خطای نرم‌افزاری- پاسخ- گویند نزد ایرانیان است و بس ■ ۱۴- مکان- شبه‌جزیره شمال اروپا ■ ۱۵- برگه گمرکی برای ترخیص کالا- پمپاژ

از بالا به پایین

■ ۱- از شاهکارهای ادبی اثر لئون تولستوی- چیستان ■ ۲- خشکی- ورزشگاه تیم یوونتوس ایتالیا- لذت و خوشی ■ ۳- دوقلو- سهیل فلک‌زده- برهم زدن معامله ■ ۴- غذای نذری- پراکندگی و اشاعه- دزد ■ ۵- خوب- آنان- درجه‌دار محکم ■ ۶- نوعی عدسی- ستاره- ریسمان ■ ۷- علاج- دارایی- ویتامین جدولی ■ ۸- طریق؛ راه- بهشتی- افسار ■ ۹- تپه و پشته- دریدن شکار- الگو ■ ۱۰- اخلالگر- خدمتکار زندانیان- نام سلیمی قهرمان سابق وزنه‌برداری ■ ۱۱- خارپشت- بعضی‌ها با آن هزار سودا دارند- خانه شعری ■ ۱۲- زن همنشین- مهربان- برج کج ■ ۱۳- درختی که رودبار را آراسته است- شیشه- در بازار بورس بجویید ■ ۱۴- یک و یک- استخوان پیشانی- رودی که مسافر شش کشور اروپایی است ■ ۱۵- همراه دستک- شهری در خراسان رضوی

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۷				۲	۱			۸
				۸		۹		۲
۸			۶	۷				
		۵				۳		
							۴	
	۷	۱	۲		۹			
						۷	۵	۹
۳	۱							
	۶		۸		۴			

جدول کلمات متقاطع
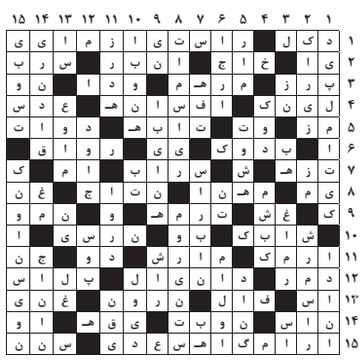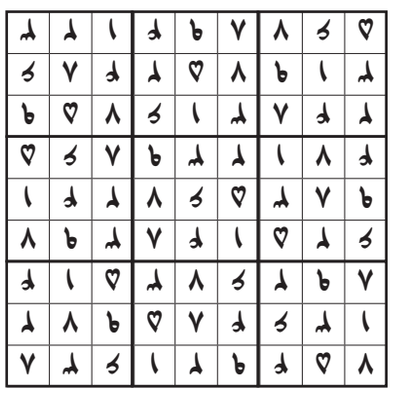
پاسخ جدول شماره ۶۳۲۲